باسمه تعالی

استدلال به سنّت برای اثبات حجّیت خبر واحد ۱
طائفه اولی: ۱
طائفه دوم ۱
طائفه سوم ۲
طائفه چهارم ۲

موضوع: حجج و امارات/مبحث امارات/اماره پنجم: خبر واحد/حجیت خبر واحد

استدلال به سنّت برای اثبات حجّیت خبر واحد

جماعتی برای حجّیت خبر واحد به روایات استدلال نموده‌اند، و واضح است با خبر واحد نمی‌توان حجّیت خبر واحد را اثبات نمود. نظیر اینکه وثاقت شخصی با قول خودش ثابت شود.

لذا ادّعای تواتر شده که برخی تواتر معنوی و برخی تواتر اجمالی را قائل شده‌اند. فقهاء روایات را دسته‌بندی و تقسیم نموده‌اند.

طائفه اولی:

روایاتی در مورد برخی روایات یا کتب که دلالت بر صحّت آنها توسط ائمه دارد. یک روایت از ابی بصیر است که «ادخلتُ کتاب یوم و لیلة الذی الّفها یونس بن عبدالرحمن .. فینظر فیه و تصفّحه کلّه ثمّ قال هذا دینی و دین آبائی و هو الحقُّ کلُّه». از تأیید امام علیه السلام استفاده شده حجّیت خبر واحد زیرا در آن زمان، کتب به نحو خبر واحد نقل شده‌اند. ج۲۷ ص۱۰۰ حدیث۷۵. ابواب صفات قاضی.

به نظر می‌رسد دلالت این طائفه ناتمام است زیرا نهایتاً شهادت امام بر صحّت روایات است که ربطی به تعبّد به خبر واحد ندارد. امکان دارد امام یک روایت یا کتاب از کاذب را نیز صحیح بداند زیرا کاذب در تمام موارد کذب نمی‌گوید.

طائفه دوم

حثّ بر نشر و حفظ و بازگو کردن حدیث شده خصوصاً از پیامبر صلّی الله علیه و آله. اگر خبر حجّت نباشد از بین برود هم اشکالی ندارد، لذا معلوم است که خبر حجّت است که باید حفظ شود. من حفظ علی امّتی اربعین حدیثاً کنت له شفیعاً یوم

القیامه. حفظ به معنای حفظ کردن نیست یعنی منتقل نماید. بر اموری که حفظ آن اعتباری ندارد، معنی ندارد که مشمول شفاعت شد. ج۲۷، ص۹۴ حدیث۵۸. در همین باب احادیث به همین مضمون وجود دارد حدیث ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۴ و ۷۱ و ۷۲ نیز هست. روایات دیگری نیز دلالت بر مدح محدّثین شده یا دستور به حفظ کتب داده شده یا گفته شده احادیث را بنویسید، که همه شبیه مضمون این دسته است.

پاسخ این است که ملازمه بین این امور و حجّیت تعبّدی خبر نیست شاید مراد این بوده که همه حفظ نمایند تا علم ایجاد شود. افراد عادی با کثرت نقل، علم به مضمون پیدا می‌کنند.

طائفه سوم

روایاتی وجود دارد که امام امر به نقل یک حدیث کرده اند مانند روایتی از ابان بن تغلب از امام صادق علیه السلام که یا ابان اذا قدمتَ الکوفة فارو هذا الحدیث من شهد أن لا اله الّا الله مخلصاً وجبت له الجنّة. یعنی کسی از روی اخلاص و اعتقاد شهادت به توحید دهد (نه از روی دعاوی و اغراض) بهشت بر وی واجب می‌شود. کافی ج۲، ص۵۲۰ حدیث۱.

تقریب استدلال اینکه اگر خبر واحد حجّت نباشد، اطلاق در این امر لغو خواهد شد. ظاهر امر اطلاق دارد که مفید علم برای دیگران شود یا نشود، و از اطلاق استفاده می‌شود که خبر واحد حجّت است.

اشکال این استدلال اینکه اگر غرض امام این باشد که برای افرادی که افاده علم کرده عمل کنند و دیگران عمل نکنند امّا ترغیب به نقل به نحو مطلق برای احتیاط بوده و تکلیف اوسع شده تا غرض به طور کامل تأمین شود. به عنوان مثال غرض احترام به فقیه بوده امّا گفته می‌شود به روحانی احترام گذار، تا تمام فقهاء احترام شوند. زیرا اگر گفته شود به فقیه احترام گذار، فقاهت شخص از خارج معلوم نیست لذا برخی احترام نخواهند شد. نظیر باب عدّه که شارع عدّه را برای حفظ انساب قرار داده،امّا در جایی که احتمال بچه هم نیست مانند اینکه شوهر ۴۰ سال در زندان باشد، در عین حال واجب است عدّة نگه داشته شود. لذا شارع عدّه را به نحو مطلق واجب کرده هرچند غرض حفظ نسب است. در آیه شریفه نیز اطلاق در وجوب نقل وجود دارد، امّا غرض این است که کسی که علم پیدا کرد عمل نماید. بنابراین از اطلاق روایت، تعبّد به عمل به خبر واحد استفاده نمی‌شود.

طائفه چهارم

اصحاب در روایات ارجاع به اشخاصی داده شده اندکه از آنها تعلّم دین شود. یکی از مهمّترین روایت از عبدالعزیز است که از خواصّ حضرت رضا علیه السلام است«سالتُ الرضا علیه السلام ...انّی لاالقاک فی کلّ وقت فعمّن آخذ معالم دینی. فقال خذ عن یونس بن عبدالرحمن» واضح است که شخصِ یونس خصوصیتی ندارد بلکه بما هو رجل ثقه ارجاع به وی داده شده،

که اگر کلام یونس حجّت نباشد، ارجاع لغو است. لذا نفسِ ارجاع دلالت دارد کلام یونس و مانند وی حجّت است نظیر زراره و محمد بن مسلم و ابن ابی یعفور و ابن ابی عمیر و جمیل باشد. ج۲۷ ص۱۴۸ حدیث۳۴.

در بررسی حجّیت روایات در این بحث نیازی نیست سند بررسی شود زیرا فرض این است که تواتر محقّق شده است. یعنی باید به مرحله تواتر برسد که سند در آن بررسی نمی‌شود. بله اگر همه صحیح باشد زودتر به علم می‌رسیم که عامل کیفی می‌شود.

بر استدلال به این طائفه اشکال شده که شاید امام علیه السلام علم داشتند که یونس در اخبار خود کذب ندارد، لذا علم به عدم کذب حتی نیاز به علم عصمت و امامت هم ندارد بلکه به علم عادی برخی افراد را می‌دانیم که کذب نمی‌گویند. پس ارجاع امام به سبب علم وی بوده است. اهتمال غفلت نیز از این روایت فهمیده می‌شود که امام اصل عقلائی عدم غفلت را مورد امضاء قرار داده است.

این اشکال صحیح نیست زیرا ثقه یا عادل کسی است که می‌دانیم کذب نمی‌گوید لذا فقط عدم مطابقت مضمون خبر با واقع به یکی از سه عامل است: ممکن است ناقل اشتباه کرده باشد که زید را دیده گمان کرده عمرو است. یا غفلت است که در مقام اخبار بخشی از خبر گفته نشده است. یا کذب است. پس یکی از این سه احتمال موجب عدم مطابقت با واقع می‌شود. در ثقه یا عادل احتمال سوم نیست زیرا کسی هستند که علم به عدم کذب آنها باشد. اهتمال غفلت یک اصل عقلائی است که الغاء می‌شود و شخص همیشه ملتفت در نظر گرفته می‌شود. احتمال خطا با اینکه وجود دارد امّا حجّیت خبر واحد به معنای الغای آن است. فرض شده یونس ثقه بوده و کذب ندارد، و اصل عدم غفلت هم وجود دارد. احتمال خطای وی نیز وجود دارد امّا اگر خبر واحد حجّت باشد به آن احتمال اعتناء نمی‌شود. پس اینکه امام علیه السلام بداند که یونس کذب ندارد، کارساز نیست و موجب دفع احتمال خطا از یونس نیست.

با این وجود استدلال به روایت تمام نیست زیرا امام علیه السلام در معالم دین به یونس ارجاع داده‌اند. یونس هم فقیه است هم محدّث، آیا ارجاع به وی از جهت مخبرِ واحد بودن است یا از جهت اهل خبره بودن است؟ شاید به لحاظ اهل خبره بودن باشد خصوصاً که عنوان معالم دین که نوعاً به معنای احکام شرعی است نیاز به فقاهت دارد. حجّیت قول اهل خبره از باب حدس است. همین احتمال کافی است که استدلال به روایت ناتمام باشد. بله از اهل خبره الغای خصوصیت به تمام اهل خبره می‌شود امّا دلالت بر حجّیت خبر واحد ندارد. لذا اگر به یک راوی ارجاع داده شود که فقیه نیست، حجّیت قول وی استفاده می‌شود امّا با ارجاع به فقیه نمی‌توان چنین استفاده‌ای نمود. پس روایت مجمل است.